

An investigation of Ein-al-Qadat's Persian poetry and his views on poetry

Sayed Mohammad Rastgoo^{*}, Parvin Rabbany^{}**

Saeed Kherkhah^{*}**

Abstract

Ein- al-Qadat -Hamadani is one of the phenomes of Islamic-Iranian culture and a pre-eminent in Theosophy, Philosophy, Gnosticism, and Literature in his own era. His writings are abundant with elegant mystic theosophical punctiliousness. The present study aimed at investigating Persian poems mentioned throughout his sayings almost without mentioning the name of their poets. This characteristic is due to his specific attitude towards poetry. The major purposes of the current study are to show Quazi's particular attitude towards poems and the poets' identity whose couplets were recounted. Library research revealed Quazi's meticulous attitude towards poetry in that he sees poem as a mirror in which everybody looks his own identity. This attitude is similar to present-day poets' views about the death of authors and meaninglessness of poems. Following that, poets such as AbolhassanBosti, YousefAmeri, AhmadHammuyu, and VaezSerakhsi, whose couplets were recited by Quazi, were presented and investigated. Findings displayed that Quazi had an unconventional and innovative attitude toward poem and he

* Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Kashan Branch, Kashan University, Kashan, Iran (Corresponding Author), Rastgoo14@yahoo.com

** PhD student in Persian language and literature departmen, Kashan Branch, Islamic Azad University, Kashan, Iran, parvinrabbani@yahoo.com

*** Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Kashan Branch, Islamic Azad University, Kashan, Iran, Zkh9988@gmail.com

Date received: 26/02/2021, Date of acceptance: 17/06/2021

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

۱۳۲ کهن‌نامه ادب پارسی، سال ۱۲، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۰

vitalized the name, identity, and samples of some mystic poets of the fourth and fifth century who have been anonymous everywhere else.

Keywords: Ein-al-Qadat Hamadani, the mirror of poetry, mystic poetry pre-eminent, Tamhidat, nameha.



بررسی دیدگاه عین‌القضات دربارهٔ شعر و بررسی اشعار فارسی آثار او

سیدمحمد راستگو*

پروین ربانی**، سعید خیرخواه***

چکیده

عین‌القضات از شگفتی‌های فرهنگ ایرانی اسلامی است و در عرفان و حکمت و کلام و ادب از سرآمدان روزگاران. از ویژگی‌های نوشته‌های او که سرشاراند از نکته‌سنجی‌های عرفانی، حکمی و ... و این پژوهش به بررسی آن‌ها پرداخته، یکی نیز اشعار فارسی است که بیش‌تر بی‌نام گوینده و گاه با نام گوینده در جای‌جای سخنان او آمده و این ویژگی بی‌آمد دیدگاه ویژه‌ی او به شعر است. پرسش اصلی این پژوهش یکی دیدگاه ویژه‌ی قاضی در باره‌ی شعر است و دیگر کیستی و چیستی شاعرانی که بیت‌هایی از آنان آورده. در پاسخ به این پرسش‌ها به شیوه‌ی کتابخانه‌ای نخست دیدگاه پیشرفته‌ی قاضی که شعر را آینه‌ای می‌داند که هرکس خویشتن خویش را در آن می‌بیند، باز نموده‌ایم. دیدگاهی که با دیدگاه امروزیان درباره‌ی مرگ مؤلف و بی‌معنی بودن شعر همانند است، و سپس تا آن‌جا اسناد تاریخی یاری کرده‌اند، شاعرانی چون ابوالحسن بستی و یوسف عامری و احمد حمویه و واعظ سرخسی و ... را که قاضی ابیاتی از آنان آورده، شناسانده‌ایم و به این

* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران (نویسندهٔ مسئول)،

Rastgoo14@yahoo.com

** دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران،

parvinrabbani@yahoo.com

*** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران،

Zkh9988@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۰۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۲۷

نتیجه رسیده‌ایم که قاضی هم درباره‌ی شعر دیدگاهی پیشرفته داشته و هم نام و نمونه‌هایی از اشعار چند شاعر عارف سده‌های چهارم و پنجم را که جای دیگری نشانی از آن‌ها نیست، زنده نگه داشته.

کلیدواژه‌ها: عین‌القضات، آینگی شعر، پیشاهنگان شعر عرفانی، تمهیدات، نامه‌ها.

۱. مقدمه

شعروادبیات، نیزعرفان و تصوف بی‌گمان از بنیادی‌ترین و برجسته‌ترین اضلاع فرهنگ ایرانی - اسلامی‌اند، چنان‌که کمتر فرهنگی ازاین دیدگاه به پای و پایه‌ی فرهنگ ایرانی - اسلامی می‌رسد. و شعر و ادب عرفانی فارسی که گویا درجهان همانندی ندارد، فرزند فرخنده‌ای است که از پیوند شعر و ادب، و عرفان و تصوف پدید آمده و به چنان شکفتگی و شکوفایی رسیده که جهانی را به شیفتگی و شگفتی واداشته است.

این سویی‌ی برجسته‌ی فرهنگ ایرانی - اسلامی یعنی شعر عرفانی، با شاعر و عارف بسیار بزرگ سده‌ی ششم یعنی سنایی غزنوی ساخت و صورت، و هویت و حیثیت شایسته می‌پذیرد و پس از او به دست بزرگانی چون فریدالدین عطار و جلال‌الدین مولوی و... به اوجی دسترس‌ناپذیر دست می‌یابد. با این همه، پیش از سنایی سوکمندانه سرنوشت چندان روشنی ندارد. نه چستی و چگونگی خود آن چنان‌که باید شناخته است، نه روند و روال رشد و بالندگی آن، و نه آغازگران و گشاینندگان این راه شیرین و شگرف. درست مانند خود شعر فارسی که با رودکی سمرقندی - آن تیره چشم شاعر روشن بین - هویت و حیثیت و کمیت و کیفیت شایسته و استواری می‌یابد و پیش از او سرنوشت روشنی ندارد. براین بنیاد هرگونه آگاهی و سند و مدرکی که بتواند این پیشینه را روشن‌تر سازد و بر تاریخ تاریخ شعر عرفانی پیش از سنایی پرتوی بیفکند، ارزش ویژه خواهد داشت، هم از نگاه تاریخ شعر و ادب فارسی و هم از نگاه تاریخ عرفان و تصوف فارسی. یکی از منابع بسیار ارجمندی که می‌تواند این پیشینه را اندکی روشن‌بخشد و نمایه و نمونه‌هایی از آن به‌دست دهد، نوشته‌های عارف بسیار بزرگ همدان عین‌القضات است.

قاضی همدانی که با سنایی هم روزگار است و چندسالی پیش از او در سال ۵۲۵ شهید گشته، همان‌گونه که نام چند تن از پیران و عارفانی چون طاهر (که دور نیست همان بابا طاهر همدانی باشد)، فتحه، برکه، مودود و سیاوش را آورده که جایی دیگر نام و نشانی

از آنان دیده نشده، (درباره‌ی فتحه و برکه بنگرید به پورجوادی، ۱۳۷۴: ۹۵ به بعد) و بررسی احوال و آثارشان از بایسته‌های تاریخ عرفان و تصوف است، بیت‌های فراوانی را در نوشته‌های خود بیشتر بی‌نام گوینده و گاه با نام‌گوینده آورده است که بسیاری از آن‌ها از نمونه‌های پیشین و نخستینه‌ی شعر عرفانی‌اند و بررسی آن‌ها می‌تواند، این پیشینه را اندکی روشنی بخشد. و این پژوهش، گامی است در همین راه و راستا.

پرسش اصلی این پژوهش یکی دید و داوری عین‌القضات درباره‌ی شعر است و دیگری چیستی و کیستی ابیات و اشعاری که در نوشته‌های او آمده است.

۲. پیشینهٔ پژوهش

درباره‌ی اشعار و ابیات فارسی که عین‌القضات در نوشته‌های خویش آورده، جز اشاره‌های کوتاه و گذرای پژوهشگرانی که درباره‌ی قاضی چیزی نوشته‌اند، پژوهش جداگانه‌ای که چیستی و کیستی این ابیات و اشعار را بر رسیده باشد، انجام نگرفته است.

البته آقای رحیم فرمنش در کتاب احوال و آثار عین‌القضات، در کنار فهرستی که از آیات و احادیث آثار قاضی به دست داده، فهرستی نیز از اشعار آمده در آثار او فراهم کرده است. گرچه در این فهرست او چند اشکال اساسی هست: یکی این که بسیاری از بیت‌هایی که او فهرست کرده از آثار منسوب به عین‌القضات است. آثاری که امروزه آشکار شده، که آن‌ها از عین‌القضات نیستند، مانند رساله‌ی لواطیج که سرشار از شعر به‌ویژه رباعی (۳۱۴ بیت) است، و از یکی از عارفان سده‌ی هفتم است به نام عبدالملک ورکانی، نه عین‌القضات (در این باره بنگرید به مایل هروی، ۱۳۷۴: ۶۱). اشکال اساسی دیگر این که تقریباً همه‌ی ابیاتی را که در آثار قاضی بی‌نام گوینده آمده، به نام خود قاضی آورده است، و از این رهگذر نزدیک به هزار بیت را به نام قاضی ثبت کرده است، که بی‌گمان درست نیست؛ چرا که قاضی ابیاتی را که آشکارا به نام خود آورده، به ده بیت نیز نمی‌رسد.

گفتنی است که قاضی جز ابیات فارسی، ابیات فراوان عربی و چند بیت فهلوی نیز در نوشته‌های خود آورده، که بررسی آن‌ها بیرون از پژوهش ماست، و پیش‌ترها آقای سعید واعظ در سه مقاله ابیات عربی او را ترجمه و گاه منبع یابی کرده است (واعظ، ۱۳۸۲: مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، ش ۴۳-۴۲، صص ۷۳-۵۱؛ همو، فصلنامه‌ی متن‌پژوهی ادبی، دانشگاه علامه طباطبایی، ش ۲۱،

صص ۲۷-۱؛ همو، ۱۳۸۳: پیک نور- علوم انسانی، ش ۳، ۶۰-۵۲) و فهلویات او را آقای علی‌اشرف صادقی در مقاله‌ی فهلویات عین القضات و چند فهلوی دیگر بررسی کرده است. (صادقی، ۱۳۸۲: مجله زبان‌شناسی، ش ۳۵، ۱۳-۲۴)

عبدالحسن فرزاد در مقالهٔ «شعر تعبیر زندگی است نه توصیف آن» (مجلهٔ فرهنگ، پاییز ۱۳۸۴، شماره ۵۵)؛ علیرضا فولادی در مقالهٔ «عین القضات همدانی و پدیدارشناسی زبان» (مجله پژوهش‌های ادبی، بهار ۱۳۹۵ - شماره ۵۱) و مجتبی مهدی در مقالهٔ «تاویل بی خویش نویسی: تحلیلی تازه از نگره‌های ادبی عین القضات همدانی» (مجلهٔ نقد ادبی، زمستان ۱۳۸۸، شماره ۸) دیدگاه‌های قاضی درباره زبان و ادب را بررسی کرده‌اند.

۳. عین‌القضات و شعر

داستان عین‌القضات و شعر، کم و بیش همانند داستان ابوسعید ابوالخیر و شعر است. (درباره‌ی ابوسعید و شعر بنگرید به شفیع کدکنی، ۱۳۶۷: ۱۱۱) یعنی قاضی نیز مانند ابوسعید هم شیفته‌ی شعر است و هم ذهن و ضمیری انباشته از شعر فارسی و عربی و فهلوی دارد؛ و از همین روی همانند ابوسعید در لابه‌لای نوشته‌ها و نامه‌هایش به مناسبت بیت یا ابیاتی می‌آورد و به این شیوه هم نوشته‌های خویش را تنوعی می‌بخشد و آن‌ها را خواندنی‌تر می‌سازد و هم پیام خویش را آشکارتر می‌نماید و بیشتر و بهتر بر ذهن و ضمیر خواننده می‌نشانند؛ یعنی از شعر و بیت چونان ابزاری برای آشکاری بیشتر پیام خود بهره می‌گیرد. و همین بهره‌گیری ابزاری از شعر زمینه شده تا او بیت‌های بسیاری را که در زمینه‌های دیگری به ویژه عشق و عاشقی سروده شده‌اند، در بافت عرفانی، کلامی، دینی و... سخن خود به کار برد و به شیوه‌ی تاویل و توجیه حال و هوای معنایی و کاربردی تازه‌ای بدان‌ها ببخشد هم‌سمت‌وسو با ساخت و بافت سخن خویش: گاه برای آشکاری پیام خود، گاه برای تاکید و تقویت آن، گاه برای تکمیل و متمم آن، و گاه برای استشهاد و تمثیل.

این که عین‌القضات در جای‌جای نوشته‌های خویش به هر بهانه و مناسبت از بیت‌های فارسی، عربی و فهلوی یاری می‌گیرد تا خواسته‌ی خویش را برای خواننده آشکارتر سازد، از یک‌سو، پی‌آمد دیدگاه ویژه‌ای است که او در باره‌ی شعر دارد و از دیگر سو، نشان می‌دهد که قاضی تنها شیفته‌ی شعر نیست که ذهن و زبانش سرشار از

بیت‌های فارسی، عربی، فهلوی و اورامه باشد، آن هم به گونه‌ای بهت‌انگیز در زمینه‌های گوناگون، بلکه شیفتگی او همراه با درک و درایت‌ها و تأمل و دقت‌هایی بوده است که دیدگاهی ویژه در باره‌ی شعر را از پی‌داشته است و زمینه شده تا او جز آراستن‌نوشته‌های خود به اشعار بسیار گوناگون، گاه درباره‌ی شعر و سخنوری نیز نکته‌سنجی کند، نکته‌سنجی‌هایی که روی هم می‌تواند دیدگاه ادبی او را روشن سازد. از این میان دیدگاه تأویلی هرمنوتیکی او درباره‌ی شعر است که گویا در میان پیشینیان، دست کم به این روشنی، نمونه‌ای نداشته باشد، دیدگاهی که می‌توان آن را «آینه‌گونگی شعر و هنر» نامید، در این سخن او:

جوانمردا، این شعرها را چون آینه دان. آخر دانی که آینه را صورتی نیست در خود، اما هر که در او نگه کند، صورت خود تواند دید. هم‌چنین می‌دان که شعر را در خود هیچ معنی نیست، اما هرکسی از او آن تواند دیدن که نقد روزگار او بود و کمال کار اوست. و اگر گویی شعر را معنی آن است که قائلش خواست و دیگران معنی دیگر وضع می‌کنند از خود، این هم‌چنان است که کسی گوید: صورت آینه صورت روی صیقل است که اول آن صورت نمود. (عین‌القضات، ۱۳۹۵، ۲۱۶/۱)^۱

در این سخنان، قاضی با نگاهی امروزی و بسیار پیشرفته که به سخن فیلسوفان و نظریه‌پردازان ادبی امروز درباره‌ی بی‌معنی بودن شعر و مرگ مؤلف می‌ماند، شعر را از این روی که هر کس آن را به گونه‌ای می‌فهمد و با هر بار خواندن و با هر خواننده معنایی دیگر می‌پذیرد، به آینه مانده کرده است که به خودی خود، صورتی در خود ندارد، اما هرکسی با آن رویارو شود، صورت خود را در آن می‌بیند، شعر نیز به خودی خود، یعنی تا خواننده‌ای به سراغ آن نرود، معنایی ندارد، اما هر خواننده در رویارویی با آن هماهنگ با من و منش و احوال و عواطف خویش، معنایی از آن در می‌یابد، و به دیگر سخن، من خویش را در آن آینه می‌نگرد، و آن شعر را فارغ از این که چه کسی، در چه زمینه‌ای و با چه قصدی سروده، هماهنگ با احوال خویش می‌بیند؛ درست همان‌گونه که هرکس به آینه بنگرد فارغ از این که این آینه را کی، کی، کجا، از چه و برای چه ساخته، چهره‌ی خود را در آن می‌بیند.

قاضی خود نیز بر بنیاد همین دیدگاه، بیت‌هایی را که هریک در زمینه‌ای ویژه بوده‌اند، از آن زمینه‌ی ویژه برآورده و در آینه‌ی آن بیت‌ها اندیشه‌ها، آزمون‌ها و آموزه‌های خویش و

دیگرانی را که در باره‌ی آنان سخن گفته، دیده است و از همین روی، آن‌ها را برای آشکاری و استواری اندیشه‌ها و انگیزه‌های خویش یا آن دیگران به کار برده. از این رو، برای دریافت خواسته‌های قاضی از این بیت‌ها، باید در آنچه قاضی پیش از آوردن بیت‌ها، آورده، درنگ کرد و پیوند آن‌ها را با بیت‌های آورده دریافت.

بر پایه‌ی چنین دیدگاهی است که برای نمونه قاضی چکامه‌ی زباززد رودکی را که در زمینه‌ی ویژه‌ی یعنی برانگیختن نصر بن احمد سامانی به بازگشت به بخارا - که چارسالی با لشکریان خود از آن‌جا دور شده بود و در هری و حوالی آن، جا خوش کرده بود - سروده شده، (در باره این داستان بنگرید به نظامی عروضی، ۱۳۸۵: ۵۲؛ و برای راست و دروغ بودن این داستان و استقبال دیگر شاعران از این چکامه، همان، ۱۴۷) از این زمینه‌ی ویژه برآورده و از بخارا به خارستان میان مکه و مدینه برده و بر زبان ابوبکر نهاده، آن‌گاه که مصطفی را بر دوش گرفته بود و شنگ و شاد به سوی مدینه می‌برد. از خود او بشنویم:

هیچ دانی که بوبکر آن ساعت وقت خود را به انشاد کدام بیت می‌گذرانید، بشنو، ارجو که بشنوی:

بانگ جوی مولیان آید همی بوی یار مهربان آید همی
رود جیحون از نشاط روی دوست خنک ما را تا میان آید همی
دشت آهو با درشتی ریگ او زیر پایم پرنیان آید همی

(عین القضاة، ۱۳۹۵، ۴۶۴/۱)

آری، بر بنیاد چنین دیدگاهی است که ترانه‌ی فارسی رودکی، طی زمان و مکان می‌کند، از سمرقند و بخارا به مکه و مدینه پر می‌کشد، سه‌چهار سده به گذشته باز می‌گردد تا حال و احوال ابوبکر را آیینگی کند و زبان حال کسی شود که زبان قالش عربی است و از فارسی هیچ نمی‌داند. (برای آگاهی بیشتر بنگرید به پورنامداریان، ۱۳۷۵: ۷۷)

و یا در گزارش داستان جوانمردی ابلیس که رحمت خدا را برای دیگران نهاد و خود کالای بی‌خریدار لعنت را برگزید، چندبار بیت‌هایی فارسی بر زبان بی‌زبانی او می‌گذارد و آن بیت‌ها را آیینگی حال و هوای او می‌سازد. یک بار این گونه:

زهی عشق، که گفت ما درد ابدی را اختیار کردیم و رحمت و لطف را نصیب
دیگران کردیم. هر روز صد هزار درد پیاپی آن مهجور نوش می‌کند و این بانگ می‌دارد:

بررسی دیدگاه عین‌القضات دربارهٔ ... (سید محمد راستگو و دیگران) ۱۳۹

عاشقان را جام می با خم می همسنگ ده هرکسی را درنوا و در خورفرهنگ ده
و دیگر بار چنین:

این جوانمرد، ابلیس، می گوید: اگر دیگران از سیلی می‌گیرند، ما آن را بر گردن
خود گیریم:

از عشق تو ای صنم غم بر غم باد سودای توام مقیم دم بر دم باد
با آتش عشق تو دلم مجکم باد عشقی که نه اصلی است اصلش کم باد
و دیگر بار چنین:

«با او گفتند که گلیم سیاه لعتی چرا از دوش نیندازی؟ گفت:

می نفروشم گلیم و می نفروشم گر بفروشم برهنه ماند دوشم»

(عین‌القضات، ۲۲۴، ۱۳۹۳)

و دیگر بار چنین:

ای دوست، دانی درد او از چیست؟ درد او از آن است که اول خازن بهشت بود و
از جمله‌ی مقربان بود، از آن مقام با مقام دنیا آمد و خازنی دنیا و دوزخ او را منشوری
باز داد. از این درد می‌گوید:

این جور نگر که با من مسکین کرد خود خواند و خودم براند و دردم زین کرد

(همان، ۲۲۵)

و یا در گزارشی در باره‌ی شبلی و جنید که هر دو عرب‌زبانند و فارسی نمی‌دانند،
جنید شبلی از خود بی‌خود را با این بیت‌های فارسی سنایی (سنایی، ۱۳۸۶: ۱۹۸،
با تفاوت‌هایی) که دوسه سده پس از آن‌ها سروده شده، هشدار می‌دهد و با خود می‌آورد
(عین‌القضات، ۲، ۱۳۹۵/۴۰۴):

گاه مستی نیست مستانه مگو جان ما مخراش و مخروش ای پسر
کم کن از بیداد و افزونی مجو میر داد این جاست خاموش ای پسر

و یا در گزارشی از داستان یوسف و بنی‌امین (عین‌القضات، ۲، ۱۳۹۵/۸) که او را به
تهمت دزدی گرفته بودند و نزد یوسف آورده بودند و او خود می‌دانست که این نقشه و

نیرنگ یوسف است، چند هزاره به گذشته بر می‌گردد و این بیت فارسی را بر زبان بنیامین عبری زبان می‌نهد:

از حالم اگر عالمیان بی‌خبرند از عالمم آن بس که تو حالم دانی

حتی خدا نیز چون از پرده‌ی جبروت و عظمت بر دیده‌ی دوستان خود را جلوه می‌دهد (عین القضاة، ۲/۱۳۹۵:۲۵) به زبان فارسی با آنان می‌گوید:

من بر سر کوی آستین جنبانم تو پنداری که من تو را می‌خوانم
نی، رو که من تو را کی خوانم این رسم من است کآستین جنبانم

گفتنی است که این رفتار تأویلی هرمنوتیکی قاضی همه‌دان همدان، ویژه‌ی ابیات فارسی نیست که با ابیات عبری، اورامه‌های فهلوی، نیر آیات قرآن چنین رفتاری دارد و چه بسا آن‌ها را از تاریخ و جغرافیا و زمینه‌ی نخستینه‌ی خود بیرون می‌آورد و در تاریخ و جغرافیا و زمینه‌های دیگری، آیینی گزارش کار و بار خود یا دیگران می‌سازد.

۴. شاعرانی که قاضی ابیاتی از آن‌ها آورده

۱.۴ ابوالحسن بستی

عین القضاة یک بار در نامه‌ها و دوبار در تمهیدات، هنگام بحث درباره‌ی نور سیاه، با عباراتی چون «دریغا مگر ابوالحسن بستی با تو نگفته است و تو از او این بیت‌ها نشنیده‌ای» (عین القضاة، ۱۱۹، ۱۳۹۳) و «ابوالحسن بستی همین گویند» (همان، ۲۴۸) و «ابوالحسن بستی می‌گوید» (عین القضاة، ۱۳۹۵: ۲/۲۵۵) رباعی رمزی عرفانی زیر را از شاعری به نام ابوالحسن بستی نقل می‌کند:

دیدیم نهاد گیتی و اصل جهان وز علت و عال برگذشتیم آسان
و آن نور سیه ز لا نقط برتر دان زان نیز گذشتیم نه این ماند و نه آن^۲

این رباعی رمزی عرفانی که از دیدگاه سمبولیسم عرفانی قابل توجه است، پیش از عین القضاة در سوانح احمد غزالی (غزالی، ۱۳۵۹: ۲۰) بی‌نام گوینده آمده است. پس از عین القضاة نیز، ابوالفضل میبیدی دوبار این رباعی را در تفسیر خود کشف الاسرار

بررسی دیدگاه عین‌القضات دربارهٔ ... (سید محمد راستگو و دیگران) ۱۴۱

(میبدی، ۲۵۳۷، ۱/ ۱۱۵ و ۲/ ۵۸) بی‌نام گوینده آورده است، و از آن‌جا که میبدی با سوانح غزالی به خوبی آشنا بوده و بسیاری از اشعار آن را در تفسیر خود آورده است، به گمان بسیار این رباعی را نیز از آن‌جا گرفته است (برای آگاهی بیش‌تر بنگرید به پورجوادی، ۱۳۶۴: ۵۶).

پس از میبدی، نجم رازی در کتاب معروف خود مرصاد العباد (ص ۳۰۸) این رباعی را به نام احمد غزالی آورده است و چنان که مصحح کتاب، استاد امین ریاحی یادآوری کرده، نجم رزای در این انتساب اشتباه کرده است و زمینه‌ی این اشتباه به گمان بسیار این بوده که او این رباعی را در سوانح غزالی دیده است و از آن‌جا نقل کرده است (رازی، ۱۳۶۵: ۶۳۱).

جامی نیز در نفحات الانس (جامی، ۱۳۷۰: ۴۱۷) این رباعی را به نام ابوالحسن بستی از رسایل عین‌القضات نقل کرده است. از آن‌چه گفته شد، آشکار می‌شود که

دو منبع اصلی برای رباعی شیخ ابوالحسن وجود دارد، یکی سوانح احمد غزالی است و دیگر آثار عین‌القضات همدانی (تمهیدات و نامه‌ها) و از آن‌جا که عین‌القضات خود مرید و شاگرد احمد غزالی بوده و به احتمال قریب به یقین سوانح او را خوانده بوده و با آن آشنایی داشته است، می‌توان گفت این رباعی را یا مستقیماً درسوانح خوانده و یا درمشافهه از مرشد خود شنیده. (پورجوادی، ۱۳۶۴: ۵۷)

باری تنها کسی که نام شاعر را به درستی آورده، عین‌القضات است. اما این که این شیخ ابوالحسن بستی کیست، آگاهی چندانی از او نداریم، تنها کسی که اندک اطلاعی از او به دست داده، جامی است که در باره‌ی او چنین می‌نویسد:

«وی چون خواجه یوسف همدانی از اصحاب شیخ ابوعلی فارمدی است. و این رباعی مشکل مشهور، چنان که از رسایل عین‌القضات همدانی معلوم می‌شود، از آن وی است: دیدیم نهان...» (جامی، ۱۳۷۰: ۴۱۸). در کتاب التحبیر فی المعجم الکبیر سمعانی (۳۱۴/۲)، نیز در گزیده‌ی تاریخ نیشابور عبدالغافر (المنتخب من السیاق، ص ۶۷۹) اشاره‌ای به او شده است و به‌ویژه نام او و پدرش آمده است: ابوالحسن علی بن محمد بن جعفر. (پورجوادی، ۱۳۶۴: ۲۲)

۲.۴ یوسف عامری

شاعر عارف دیگری که نام او همراه با یک رباعی تنها در آثار عین القضاة آمده است، کسی است به نام یوسف عامری. قاضی در تمهیدات (ص ۲۲۸) در بحث ایمان و کفر و این که «در راه سالکان و در دین ایشان کفر و ایمان یکی باشد» گوید: «یوسف عامری گفت:

در کوی خرابات چه درویش و چه شاه در راه یگانگی چه طاعت چه گناه
بر کنگره‌ی عرش چه خورشید و چه ماه رخسار قلندری چه روشن چه سیاه

اما این که این یوسف عامری کیست، آگاهی درستی نداریم. در این باره حدس‌هایی زده شده که البته بی‌چون و چرا نیستند. پژوهشگرانی که در باره‌ی قلندر و قلندریه بحث کرده‌اند، به مناسبت آمدن واژه‌ی قلندری در این رباعی، به گوینده‌ی آن نیز اشاره کرده‌اند، چنان‌که استاد فروزانفر در شرح مثنوی پس از بحثی درباره‌ی قلندری می‌گوید:

لفظ قلندر در شعری از یوسف عامری آمده و عین القضاة میانجی (مقتول ۵۲۵) آن را در کتاب تمهیدات آورده است. اگر مقصود از یوسف عامری ابوالحسن محمد بن یوسف عامری (متوفی ۳۸۱) باشد که بنا بر معمول پارسیان نام پدر به جای پسر ذکر شده است، آن گاه دلیلی برای استعمال این کلمه در قرن چهارم تواند بود. (فروزانفر، ۱۳۸۰: ۱/۷۳۵)

استاد مینوی هم در پایان مقاله‌ی مفصلی درباره‌ی ابوالحسن عامری، می‌افزاید:

شخصی به نام یوسف عامری در تمهیدات عین القضاة مذکور است و یک رباعی به او نسبت داده شده است (تمهیدات، ص ۲۲۸). آقای دکتر شفیعی کدکنی دوست عزیز که این مطلب را به بنده سراغ داده‌اند، حدس ضعیفی می‌زنند که شاید این یوسف عامری همان ابوذر یوسف پدر ابوالحسن عامری باشد. اگر چنین باشد این یوسف عامری از هم‌عصران ابوعلی بلعمی و دقیقی و امثال ایشان می‌شود. افسوس که هیچ گونه اطلاعی درباره‌ی او به دست نیامد، جز این که در یک تذکره‌ی هندی موسوم به صبح گلشن به‌عنوان گوینده‌ی همین رباعی نام او آمده است. (مینوی، ۱۳۵۸: ۱۰۳)

استاد فریتز مایر نیز در کتاب ابوسعید ابوالخیر حقیقت یا افسانه، هنگام بحث از واژه‌ی قلندر و پیشینه‌ی آن، در وجود یوسف عامری شک کرده و نوشته است:

بررسی دیدگاه عین‌القضات دربارهٔ ... (سید محمد راستگو و دیگران) ۱۴۳

اگر ما به دوبیتی فارسی یوسف عامری نامی که در آن لغت قلندر پیش آمده است، اطمینان می‌کردیم و این عامری را همان طوری که پیشنهاد شده است، با ابوالحسن محمدبن یوسف عامری (ف ۹۹۱/۳۸۱) یکی می‌دانستیم [مقصودش حدس استاد فرزانه است] به همان زمان یعنی قرن چهارم/دهم بر می‌خوریم. ولی ما با عدم اعتماد به نقل اسامی عین‌القضات که این دو بیت را از وی داریم آشنا هستیم. (مایر، ۱۳۷۸: ۵۷۳)

سرانجام استاد شفیع کدکنی در پژوهش ارجمند خود قلندریه در تاریخ، با اشاره به دیدگاه‌های فروزانفر، مینوی و مایر می‌نویسد:

درباره‌ی هویت تاریخی این یوسف عامری در این چهل سال که جستجو کرده‌ام، در اسناد کهن و متقن به جایی نرسیده‌ام. حدس‌های استاد فروزانفر در شرح مثنوی شریف ۷۳۵/۲، نیز استاد مینوی در نقد حال ص ۱۰۳-۱۰۴ به جایی نرسیده است. استاد فریتز مایر در هویت تاریخی او شک کرده است و می‌گوید: «ما با عدم اعتماد به نقل اسامی [در آثار] عین‌القضات که این دو بیت را از وی داریم، آشنا هستیم.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۸۰).

همو در جای دیگری از این کتاب می‌نویسد:

«در باب هویت تاریخی این یوسف عامری هیچ گونه اطلاعی در دست نیست. شاید از راه جست‌وجو در نسخه‌بدل‌های آثار عین‌القضات بتوان به صورت درست‌تری از این نام رسید.» (همان‌جا، ۱۴۱) استاد شفیع کدکنی به نقل از مقدمه‌ی زنده‌یاد دکتر علی فاضل بر مفتاح النجات شیخ جام می‌افزاید:

«گویا در یک نسخه‌ی قدیمی از دیوان شیخ احمد جام ژنده پیل، نسخه‌ی کتاب‌خانه‌ی نافذ پاشا، مورخ رجب ۸۲۵ این رباعی به نام او آمده است.» (همان، ۸۰).

این رباعی یوسف عامری گویا در جایی دیگر نیامده جز در تذکره‌ی صبح گلشن (ص ۶۱۷) که به گمان بسیار آن را از تمهیدات گرفته است و بی‌هیچ شرح حالی یا توضیحی یا نکته‌ای، تنها بایک سجع متداول در تذکره‌ها یعنی: «یوسف عامری، کلامش سحر سامری است» رباعی یادشده را آورده است، و شگفتا که استاد شفیع در دنباله‌ی سخن پیشین خود افزوده: «در تذکره صبح گلشن ص ۶۱۷ شرح حالی از یوسف عامری دیده می‌شود که بی‌گمان از روی تخیل مؤلف نوشته شده و از راه حدس درباره‌ی

گوینده‌ی همان رباعی»، با این که در آن جا نه در چاپ سنگی هند آن که استاد شفیع‌ی بدان ارجاع داده و نه در چاپ تازه‌ی ایران آن، جز سجع یادشده چیزی درباره‌ی یوسف عامری نیامده است.

باری، دور نیست، این یوسف عامری همانند طاهر و فتحه و برکه از پیران ناشناخته و گمنامی باشد که عین القضات با واسطه یا بی واسطه با آنان آشنا بوده است. و از آن جا که نام و شعر او نخست بار در تمهیدات قاضی آمده، و پس از او نیز جای دیگر نیامده جز در همین اواخر در تذکره‌ی صبح گلشن و از روی آن در فرهنگ سخنوران، سخن قاضی در ثبت و نگهداشت نام یکی از شاعران و عارفان به گمان بسیار سده‌ی پنجم و نمونه‌ای از شعر او ارزش فراوانی دارد. و تردید فریتز مایر در باب هویت تاریخی او و معتبر نبودن سخنان قاضی در این زمینه‌ها، تردید چندان به جایی نیست و پشتوانه‌ای نیز ندارد.

این نیز دور نیست که «عامری» تصحیف و تحریف کلمه‌ی دیگری باشد، مثلاً «حموی» و «یوسف حموی یا حمویه» از عارفان قرن پنجم است. در این باره باید نسخه‌های خطی تمهیدات دیده شود و نسخه بدل‌های احتمالی آن.

۳.۴ استاد ابوعلی دقاق

استاد ابوعلی دقاق از دیگر عارفان شاعری است که عین القضات، در تمهیدات (ص ۱۵۲) هنگام گفتگو از حقیقت روح، برای آشکاری سخن خویش از او یاری گرفته و نوشته است:

مگر استاد ابوعلی دقاق - رحمه الله علیه - این بیت‌ها از جهت این معنی‌ها گفته است:

شهر و وطن جان ز جهان بیرون است وز هر چه مثل زنی از آن بیرون است
این راز نهفته از نهان بیرون است یعنی که خدا از دو جهان بیرون است
جان‌ها زحق است و حق ز جان بیرون است آن با نقط است و نقطه زان بیرون است

و این استاد ابوعلی دقاق (د. ۴۰۵) از مشایخ بسیار بزرگ و دانشمند قرن چهارم نیشابور است و در بسیاری از متون تاریخی و عرفانی ذکر او آمده است و عطار نیز در تذکره الاولیاء (۷۰۰/۱) فصلی ویژه‌ی او پرداخته و حکایات و کلمات بسیاری از او آورده است. با این همه گویا جایی به شاعری او اشاره نشده و شعری از او نیامده است و از همین روی، این اشاره‌ی عین القضات و سه بیتی که از او آورده - سه بیتی که جای

بررسی دیدگاه عین‌القضات دربارهٔ ... (سید محمد راستگو و دیگران) ۱۴۵

دیگری نیز گویا نیامده- درباره‌ی شاعری او و تاریخ شعر عرفانی پیش از سنایی ارزشی ویژه دارد.

دلیلی نیز برای تشکیک در این انتساب نیست، به‌ویژه که بیت‌های یادشده از نگاه سبک‌شناسی شعر فارسی نیز با همان روزگار دقاق که شعر فارسی هنوز دوران کودکی خود را می‌گذراند و به بلوغ و کمال نرسیده است، هم خوانی دارد. (درباره ابوعلی دقاق بنگرید به شفیع کدکنی، ۱۳۶۷: ۶۶۶/۲؛ همو، ۱۳۹۸: ۷۰۰/۱).

۴.۴ خواجه احمد حمویہ

خواجه احمد حمویہ نیز از شاعران و عارفان ناشناخته‌ای است که عین‌القضات یک بار در تمهیدات (ص ۲۵۸) یک رباعی عارفانه را به گونه‌ی زیر از او آورده است:

مگر این بیتها از خواجه احمد حمویہ نشنیده‌ای، اکنون گوش دار:

آن گوهر اصل را عرض خود دل ماست آن دل که برون ز کون و کان منزل ماست
این طرفه‌تر است کاین سخن مشکل ماست پیش از کن و کان چه بود آن حاصل ماست

ما این که این احمد حمویہ کیست، آگاهی درستی نداریم. در کتاب‌های اسرارالتوحید و حالات و سخنان بوسعید، از کسی به نام خواجه احمد حمویہ که رئیس میهنه و دشت خاوران است، و از شیفتگان بوسعید، چند بار یاد شده، و دور نیست که گوینده‌ی همین رباعی باشد. شفیع کدکنی درباره‌ی او می‌نویسد:

این خواجه احمد حمویہ که در اسرار التوحید به عنوان رئیس میهنه و در حالات سخنان به عنوان رئیس خابران از او یاد می‌شود و از شیفتگان بوسعید است، جای دیگری نامش را ندیده‌ام ولی خاندان حمویہ در خراسان از معروف‌ترین خاندان‌ها بوده‌اند.... چندین عالم و صوفی برجسته از این خاندان برخاسته‌اند.... در تمهیدات عین‌القضات یک رباعی عرفانی از خواجه احمد حمویہ آمده که شاید از هم او باشد. (۱۳۶۷: ۶۹۸/۲).

۵.۴ واعظ سرخسی

خواجه ابوعلی واعظ سرخسی نیز از عارفان شاعری است که عین القضاة بیت‌هایی را از او هم در تمهیدات و هم در نامه‌ها آورده است، یک بار در تمهیدات (ص ۱۴) در گزارش این که از حرف درویشان را دزدیدن و خود را بدان‌ها سرگرم کردن کاری بر نمی‌آید، کار از کوشیدن و جان‌کندن بر می‌آید، سخنی از ذوالنون را گواه می‌آورد و سپس بیت‌هایی غزل‌گونه از واعظ سرخسی را، این گونه:

کار را باش اگر سر کار داری و اگر نه به خود مشغول باش، مگر که از ذوالنون مصری نشنیده‌ای که چه گفت: ان قدرت علی بذل الروح فعال، و انا فلا تشتغل بترهات الصوفیه. اگر برگ آن داری که اول قدم جان‌دربازی بر ساز باش و اگر نتوانی ترهات صوفیان و مجاز و تکلفات صوفیانه تو را چه سود دارد؟ خواجه ابوعلی سرخسی این بیت‌ها را سخت وارد و لایق گفته است در معنی قول ذوالنون:

در آی جانا با من به کار اگر یاری وگرنه رو به سلامت که برسر کاری
نه هم‌رهی تو مرا راه خویش گیر و برو تو را سلامت بادا مرا نگوساری
مرا به خانه‌ی خمار بر بدو بسپار دگر مرا به غم روزگار نسپاری
نییذ چند مراده برای مستی را که سیر گشتم از این زیرکی و هشیاری

همین‌ها را در نامه‌ها (۱۰۴/۲) نیز با اندک تفاوتی و بی ترجمه‌ی سخن ذوالنون، آورده است:

بیت دوم را نیز با تفاوتی یعنی با قافیه‌ی «شکیبایی» به جای «نگوساری» در نامه‌ها ۲۸۶/۱، آورده است. و در همان جا با عبارت «زهی واعظ سرخس، خاکت خوش باد، که خوب می‌گوید که...» این دو بیت را نیز از او آورده:

گر به ره عاشقیت هیچ نیاز است راه دراز است و با نشیب و فراز است
بار خدای است عشق سرکش و ناباک بنده‌کش ای عجب نه بنده‌نواز است

اما درست دانسته نیست که این ابوعلی واعظ سرخسی شاعر عارف کیست، آیا همان ابوعلی بن احمد بن محمد بن عیسی سرخسی است، فقیه و محدث بزرگ خراسان در قرن چهارم که از نخستین استادان ابوسعید ابوالخیر بوده و در سرخس حوزه‌ی درس بسیار گرمی داشته است، و ابوسعید فقه و حدیث و اصول را از او آموخته است، و در سال ۳۸۹

در سنی حدود ۹۶ سال در گذشته است و در همان سرخس به خاک سپرده شده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۷: ۶۶۹/۲)؟ شاید. عبارت دعایی «خاکت خوش باد» که قاضی درباره‌ی این واعظ سرخسی به کار برده، نشان می‌دهد که او هنگام نوشتن این نامه، زنده نبوده است و این با تاریخ وفات او ۳۸۹، هماهنگی دارد، همان گونه که کنیه‌ی او ابوعلی. تنها مشکل این است که قاضی او را واعظ سرخسی خوانده و این نشان می‌دهد که او به این صفت شهرت داشته، در حالی که کسانی چون یاقوت حموی که از فقه و حدیث او یاد کرده‌اند، از واعظ بودن او چیزی نگفته‌اند. (یاقوت، ۲۰۱۳) در اسرار التوحید از یک واعظ سرخسی به نام ابوبکر محمدبن احمد، یاد شده که شاعر نیز بوده و پس از وفات شیخ قصیده‌ای درباره‌ی او و مزار او سروده است (محمدبن منور، ۱۰۵/۱ و ۳۷۷). استاد شفیی درباره این واعظ سرخسی نوشته: «این مرد را که از معاصران مولف است، درجایی دیگر نیافتیم. یک واعظ سرخسی شاعر در آثار عین‌القضات همدانی نام برده می‌شود که روزگارش باز می‌گردد به عصر بوسعید و قبل از او» (همان، ۴۶۸/۲). گفتنی است که بیت دوم غزل‌واره‌ی یادشده؛ «نه هم‌رهی تو مرا...» در اسرار التوحید (۳۳۰/۱) در ضمن گزارشی بی‌نام گوینده چنین آمده است:

و یک روز قوال پیش شیخ ما این بیت می‌خواند:

نه هم‌رهی تو مرا راه خویش گیر و برو تو را سلامت باد و مرا نگونساری

شیخ ما گفت: چنین نباید گفت، چنین باید گفت: تو را سلامت باد و مرا سبک‌ساری.

و استاد شفیی در تعلیقات همین بیت آورده است که:

شعر به تصریح عین‌القضات در نامه‌ها و تمهیدات از خواجه ابوعلی واعظ سرخسی است که به قرینه‌ی همین شعر و چند شعر دیگر که از وی برجای مانده، از بنیادگذاران شعر عرفانی فارسی قبل از ابوسعید است و احتمالاً باید از شعرای پایان قرن چهارم باشد... (محمدبن منور، ۷۹۵/۲).

۶.۴ شیخ بربطی

در تمهیدات (ص ۱۲۱) هنگام گفتگو درباره‌ی ابلیس و تفسیر و تاویل «فاله‌ما فجورها و تقویها» با عبارت «از شیخ بربطی این بیت‌ها بشنو»، این رباعی عاشقانه عارفانه را از او آورده است:

زلف بت من هزار شور انگیزد روزی که نه از بهر بلا برخیزد
و آن روز که رنگ عاشقی آمیزد دل دزد و جان رباید و خون ریزد

همین رباعی را در نامه‌ها (ج ۱، ص ۴۱۲ و ج ۲، ص ۳۶۲) نیز بی نام گوینده آورده است. درست دانسته نیست که شیخ بربطی نام گوینده‌ی این رباعی است و یا مانند پیرچنگی و بوبکر ربابی در آثار مولانا و ... کنیه‌ی پیری نوازنده است که چه بسا در سماع این رباعی را می‌خوانده است.

۷.۴ شیخ مودود

شیخ مودود نیز از شاعر عارفانی است که قاضی بیتی از او آورده که به گمان بسیار از خود اوست، در این گزارش (عین القضاة، ۱۳۹۳: ص ۲۸۲):
«شیخ ما مودود بسیار گفتی این بیت را:

گر زاهد را جمال آن روی رسد ما را به سر کوی یکی هوی رسد

اما این که این شیخ مودود کیست، گویا آگاهی در دست نیست. دور نیست همانند فتحه و برکه از پیران ناشناخته‌ی قاضی در همدان باشد.

۸.۴ ابوسعید

قاضی در تمهیدات، به دنبال گزارشی در باره‌ی روح، با عبارت «از شیخ ما بوسعید ابی‌الخیر بشنو که چه می‌گوید و چه خوب می‌فرماید» بیت‌های زیر را به نام ابوسعید می‌آورد:

ای دریغا روح قدسی کز همه پوشیده است

پس که دیدست روی او و نام کشنیده است

هر که بیند در زمان از حسن او کافر شود
ای دریغا کاین شریعت گفت ما ببریده است
کون و کان برهم زن و از خود برون شو تا رسی
کاین چنین جانبخدا از دوجهان بگزیده است

(عین‌القضات، ۱۳۹۳: ص ۱۵۵)

گزارشی که پذیرش آن را چند چیز دشوار می‌سازد: نخست این‌که گفته «از شیخ ما بوسعید ابی‌الخیر»، و این‌گویای آن است که بوسعید بو‌الخیر شیخ و استاد قاضی بوده است. چیزی که به هیچ روی پذیرفتنی نیست؛ چراکه بوسعید در سال ۴۴۰ درگذشته و قاضی پنجاه سال پس از او، در سال ۴۹۰ یا ۴۹۲ زاده شده است. این‌که عبارت یادشده را مجاز و شیخ را شیخ معنوی بپنداریم نیز پشتوانه‌ی استواری ندارد.

دیگر این‌که بر بنیاد گزارش‌های دو کتاب اسرارالتوحید و حالات و مقامات ابوسعید، می‌دانیم که ابوسعید شاعری نمی‌کرده و جز دو سه بیت همه‌ی شعرهایی که می‌خوانده، از دیگران بوده است (در این باره بنگرید به شفیع کدکنی، ۱۳۶۷: ۱۱۱/۱؛ همو: ۱۳۸۵: ۴۱). از این روی بیت‌های یادشده نمی‌تواند از ابوسعید باشد. مگر این‌که بپنداریم از بیت‌هایی بوده که شیخ در میانه‌ی سخنان خود می‌خوانده و قاضی آن‌ها را از خود شیخ پنداشته، پنداری که چندان استوار نیست؛ چراکه این بیت‌ها در هیچ‌یک از مقامات‌نامه‌های بوسعید که به دست رسیده، نیز نیست، و این گمان که در یکی از مقامات‌نامه‌هایی بوده که به دست نرسیده، تنها گمان است و به گمان اعتماد چندانی نشاید. (ان‌الظن لایغنی من الحق شیئا)

همین دشواری‌ها زمینه شده تا پژوهشگران در باره‌ی این ابوسعید، نیز ابوسعید دیگری که قاضی در همین تمهیدات گزارشی از نامه‌ی بوعلی به او را آورده، به دیده‌ی انکار بنگرند و نخستین را تصحیف ابوسعید ترمذی بدانند و دومین را تصحیف ابوسعید همدانی یا ابوسعید دخدوک دوستو میزبان بوعلی در همدان. (در این باره بنگرید به شفیع کدکنی، ۱۳۶۷: ۵۳/۱؛ مجنبایی، ۱۳۷۵: ص ۲۰؛ ذکاوتی، ۱۳۸۱: ۱۲۵ و ۱۳۴).

و این ابوسعید یا ابوسعید ترمذی - که مردی ادیب و شاعر بوده و رساله‌ای فارسی به نام مناظره‌الورد و بنت‌الکرم از او به دست رسیده و در فرهنگ ایران‌زمین سال ۱۳۴۸

چاپ شده (مجتبایی، همان، ص ۱۹) - و دور نیست گوینده‌ی بیت‌های یادشده باشد، همان است که در گزارش شگفت زیر - که گویا در روزگار قاضی زبانزد بوده - نام او آمده است:

دانم که شنیده باشی این حکایت که شبی من و پدرم و جماعتی از ائمه‌ی شهرما، حاضر بودیم درخانه‌ی مقدم صوفی. پس ما رقص می‌کردیم و ابوسعید ترمذی بیتکی می‌گفت. پدرم در بنگریست، پس گفت: خواجه امام احمد غزالی را دیدم که با ما رقص می‌کرد و لباس او چنین و چنان بود و نشان می‌داد. شیخ بوسعید گفت: نمی‌یازم گفت که مرگم آرزو می‌کند، من گفتم: بمیر ای بوسعید، در ساعت بی‌هوش شد و بمرد. مفتی وقت، دانی خود که باشد، گفت: چون زنده را مرده می‌کنی، مرده را نیز زنده کن، گفتم: مرده کیست؟ گفت: فقیه محمود، گفتم: خداوندا فقیه محمود را زنده کن؛ در ساعت زنده شد. (عین القضاة، ۱۳۹۳: ص ۲۵۰)

باری، چنان‌که استادان شفیعی کدکنی و مجتبایی به تفصیل آورده‌اند، ابوسعید در گزارش‌های قاضی، نمی‌تواند ابوسعید ابوالخیر باشد و به گمان بسیار، پی‌آمد تصحیف و تحریف کاتبان و نسخه‌نویسان تمهیدات است، به ویژه که تاریخ کهن‌ترین نسخه‌های تمهیدات دو سه سده پس از روزگار قاضی است.

۹.۴ بایزید بسطامی

از این گزارش قاضی: «باش تا بایزید بسطامی این معنی با تو در میان نهد و تو را از حقیقت این کار آگاه کند، این بیت‌ها را نیز گوش دار» (عین القضاة، ۱۳۹۳: ص ۱۱۹) بر می‌آید که بیت‌های زیر را از بایزید دانسته است:

آن را که حیاتش آن دل و دلبر نیست و آن خال و خد و آن لب چون شکر نیست
جان و دل را چو ابرو و زلف ببرد در هر دو جهان مشرک و هم کافر نیست
از کفر به کفر رفتنت باور نیست زیرا که از او جز او دگر در خور نیست

بیت‌هایی که هرچند سبک و ساخت نسخه‌شان می‌تواند آن‌ها را به روزگار بایزید (د. ۲۶۱) که آغازهای پیدایی و پاگیری شعر فارسی است، پیوند دهد، از بایزید دانستن آن‌ها دشوار است؛ چراکه هیچ‌یک از منابع کهنی چون کتاب النور سهلگی و تذکره‌الاولیاء عطار و... که از بایزید سخن گفته‌اند، از شاعری و شعر او چیزی نگفته‌اند، به سخن پسینیانی

چون رضاقلی هدایت نیز که چهار رباعی از او آورده، (هدایت، ۱۳۸۸: ۴۱) اعتمادی نیست، به‌ویژه که سبک و ساخت آن رباعی‌ها خود گواهی است که نمی‌توانند از بایزید باشند. بگذریم که بایزید مانند هر عارف راستینی شاعر نیز هست (در این باره بنگرید به: راستگو، ۱۳۸۴: ۹۰) و بسا از سخنان نثر او چون «روشن‌تر از خاموشی چراغی ندیدم» (عطار، ۱۳۹۸: ۲۰۰/۱) ناب‌ترین شعر.

۱۰.۴ عین‌القضات

یکی دیگر از عارف شاعرانی که عین‌القضات از آنان نام برده و بیت‌هایی از او آورده، خود اوست. در این که عین‌القضات شیفته‌ی شعر که حافظه‌ای سرشار از شعر نیز داشته، شاعر نیز بوده و به هر دو زبان فارسی و عربی شعر می‌گفته تردیدی نیست، او خود در شکوی الغریب از یک دفتر غزل عربی هزاربیتی خود با نام نزهة العشاق و نهضة المشتاق یاد کرده و آن هزار بیت را زاده‌ی ده‌روزه‌ی خاطر خود خوانده است و یک ارجوزه‌ی پانزده مصرعی آن را نمونه آورده است، (عین‌القضات، بی تا: ص ۴۰) چنان‌که از یک چکامه‌ی هفتادبیتی خود که در نوجوانی (عنفوان الصبی) در ستایش پیامبر (ص) و جانشینانش سروده، یاد کرده و شش بیت آن را نمونه داده است. (همان، ۴۵) و همین گواهی‌ها نشان می‌دهد که او از طبع و توان شاعری بسیار توانایی برخوردار بوده است چنان‌که می‌توانسته در ده روز دفتر و دیوانی به عربی سامان دهد و در نوجوانی چکامه‌های عربی بسراید. برخی از زیست‌نامه‌نویسان او نیز از شاعری او یاد کرده‌اند، چنان‌که سمعانی به گزارش عسقلانی، او را «شاعر مفلق» (شاعری بسیار توانا) خوانده است. (همان، ص ۴) جز این‌ها، او خود پاره‌ای از بیت‌های فارسی خود را نیز در آثار خویش آورده است، و هنگام گزارش آن‌ها، گاه به صراحت و گاه به اشارت آن‌ها را از خود دانسته است، مثلاً یک جا در نامه‌ها (۴۵۶/۱) با عبارت «مراسم این دو بیت» آشکارا رباعی زیر را از خود دانسته:

یکی روز گذر کردم در کوی تو من ناگاه شدم شیفته‌ی روی تو من
بنواز مرا که از پی بوی تو من ماندم شب و روز در تکاپوی تو من

و یا جای دیگر (۲۷۱/۲) پس از آوردن بیتی از یک رباعی خود، با افزودن این عبارت که «این بیت من گفته‌ام و تماشا این است»، بیت دوم را نیز آورده و سپس افزوده که «هذاالبیت الاخیر هو الاول» (این بیت دوم بیت اول رباعی است). اینک آن رباعی:

پیمودم راهی را که نیمایند کس جایی که نه جای بود و نه پیش و نه پس
آنم که چو من منم به گیتی در و بس نا بوده مقیم در مقامی دو نفس

و یا جایی دیگر (۴۵۶/۱) با عبارت «این بیت از خاص خاطر است» بیت زیر را می‌آورد:

صد هزاران جان متواری در آری زیر زلف چون به ده کوب کمند عقل‌ها را خم زنی

(البته این بیت از سنایی غزنوی است (سنایی، ۱۳۸۶: ۵۰۲) و به گمان بسیار، بیت قاضی پیش از این بیت بوده و از چشم کاتب افتاده است. باید دست‌نوشته‌های نامه‌ها را بررسیید، به‌ویژه که در یک نسخه بدل، به جای «این بیت»، «این دو بیت» آمده. دو بیتی که از چشم کاتب افتاده و این دشواری را پدید آورده است).

و یا جایی دیگر (عین القضاة، ۱۳۹۳: ص ۳۵۰) با عبارت «درونم در این ساعت این ابیات انشا می‌کند... به ترجمه‌ی سخن مطعون آمدن بوعلی گوش دار»، گفتاری عربی از بوعلی را بدین گونه به پارسی بر می‌گرداند:

اندر ره عشق کفر و ترسایی به در کوی خرابات تو رسوایی به
زنار به جای دلق یکتایی به سودایی و سودایی و سودایی به

گفتنی است که در متن تمهیدات به جای «انشا» که به معنی سرودن شعر است، «انشاد» آمده که به معنی خواندن شعر است. انشاد تنها در یک نسخه بوده و در بیشتر نسخه‌ها انشاد است و درست‌تر می‌نماید.

گاه نیز با اشاراتی بیت‌هایی را از خود دانسته است، چنان که در نامه‌ها (۲۷۳/۱) در پایان نامه‌ی سی و دوم با عبارت «مشرف را سلام کند و با او بگوید که قاضی می‌گوید» از مخاطب نامه می‌خواهد که رباعی زیر را از قول قاضی برای مشرف بخواند. و عبارت «قاضی می‌گوید» اگر صراحت نداشته باشد، اشارتی است که رباعی از خود قاضی است. اینک آن رباعی:

ای دوست ره عشق برفتی و ببود راز دل خود ز ما نهفتی و ببود
بی مستی و بی شراب خفتی و ببود یک بار به ترک ما بگفتی و ببود

و یا جای دیگر (عین القضاة، ۱۳۹۳: ص ۴۹، نیز همو ۱۳۹۵: ۴۶/۱) با عبارت «نیک بشنو از من، إنَّ من الشعر لحمکه» رباعی زیر را می‌آورد و عبارت «نیک بشنو از من» اگر نه به صراحت، به اشارت این رباعی را از قاضی می‌شمارد:

بی دیده ره قلندری نتوان رفت دزدیده به کوی مدبری نتوان رفت
کفر اندر خود قاعده‌ی اسلام است آسان آسان به کافری نتوان رفت

مضمون رباعی نیز به‌ویژه بیت دوم و این که «کفر اندر خود قاعده‌ی اسلام است» کاملاً با اندیشه‌های قاضی در این زمینه و گفتگوهای او درباره‌ی کفر و ایمان که به تفصیل در تمهیدات و گاه در نامه‌ها آورده، هماهنگی دارد.

و یا جای دیگر (۶۷/۲) با عبارت «از من بشنو که علی‌الخییر سقطت. لابد است که گوید» بیت زیر را می‌آورد، و عبارت «از من بشنو» با اشارتی نزدیک به صراحت بیت را از قاضی می‌شمارد:

دعوی نکنم که عاشق روی توام من خاک کف پای سگ کوی توام

گفتنی است که این بیت، در روح‌الارواح سمعانی (ص ۴۳) نیز بی‌نام‌گوشده و با تفاوتی در مصرع نخست آمده است. مصرع نخست در آن جا چنین است: «تا ظن نبری که عاشق روی توام».

باری همین اندک بیت‌هایی که قاضی به نام خود آورده است، بسنده است تا او را یکی از پیشگامان شعر عرفانی فارسی به شمار آوریم. این گمان نیز هست که بسیاری از بیت‌های دیگری که قاضی بی‌نام‌گوشده در آثار خود آورده، به ویژه آن‌ها که در جای دیگری نیامده‌اند، از خود قاضی باشند.

جز اینان قاضی بیت‌هایی نیز از سنایی غزنوی (عین‌القضات، ۱۳۹۵: ۵۰/۲)، بندار رازی (همان، ۸۲/۲)، احمد غزالی (عین‌القضات، ۱۳۹۳: ص ۲۸۱ و ۳۴۹) با یادکرد نام آنان آورده است، و چون این بزرگان، به‌ویژه سنایی شهره و شناخته‌اند، به همین اشاره بسنده می‌کنیم و خوانندگان و خواستاران را در باره‌ی اشعار احمد غزالی به (پورجوادی، ۱۳۵۸: ۲۷۸) حواله می‌دهیم.

۵. نتیجه‌گیری

از آن‌چه در بخش نخست این پژوهش آمد، آشکار شد که دیدگاه عین‌القضات درباره‌ی شعر که آن را آینه‌ای می‌داند که هر کس خویشتن خویش را در آن می‌بیند و آن را با من و منش و احوال و آمال خویش هماهنگ می‌سازد، در روزگار قاضی دیدگاهی بسیار نو و

پیشرفته بوده است و کم و بیش همان است که امروزه و نزدیک به یک هزاره پس از او، با نام بی‌معنی بودن شعر و مرگ مؤلف هواداران بسیار دارد.

و از آن‌چه در بخش دوم آمد، آشکار شد که عین القضاة جز ابیات بسیاری را که بی‌نام‌ونشان گوینده در نوشته‌های خود آورده و آن‌ها را از گزند نابودی پاس داشته، نام‌ونشان چند شاعر عارف سده‌های چهار و پنج را چون ابوالحسن بستی، یوسف عامری، احمد حمویه و واعظ سرخسی و ... را که جای دیگری چندان نشانی از آن‌ها نیست، زنده نگه داشته و نمونه‌هایی از اشعار آنان را به دست داده است. کسانی که بررسی احوال و آثارشان در بازنویسی تاریخ ادب فارسی، به‌ویژه ادب عرفانی فارسی از بایسته‌هاست.

نیز آشکار شد که قاضی خود نیز جز در شعر عربی که دفتر و دیوانی از او به جا مانده، در شعر فارسی نیز دست داشته و نمونه‌هایی از سروده‌های فارسی خود را در نوشته‌های خویش آورده است و بررسی آن‌ها در شناخت بیشتر و بهتری از شخص و شخصیت او کارساز است.

پی‌نوشت‌ها

۱. همانند این سخن قاضی است سخن حسام‌الدین چلپی در باره‌ی سخنان مولانا: «کلام خداوندگار ما به مثبت آینه است؛ چه هرکه معنی می‌گوید و صودتی می‌بندد، صورت معنی خود را می‌گوید، آن معنی کلام مولانا نیست.» (افلاکی، ۱۳۶۲: ۷۵۹/۲)
۲. در ضبط این رباعی هم در آثار عین القضاة و هم در دیگر منابع اختلافاتی دیده می‌شود. مثلاً «جستیم» به جای «دیدیم»، «نهان» به جای «نهاد»، «عار» و «معلول» به جای «عال»، «آن» به جای «و آن» (برای مزید اطلاع، ر.ک: پورجوادی، ۱۳۶۴: ۵۷)
۳. نسخه‌ای از این دیوان در ۹۳۳ بیت و ۱۶۴ بند، در کتابخانه‌ی مرعشی نجفی نگهداری می‌شود، و ۱۵ مصرعی که قاضی نمونه آورده، بند ۳۰ این نسخه است. (منزوی، ۱۳۷۵: ص ۱۱۹؛ همو، مقدمه‌ی جلد ۳ نامه‌های عین القضاة، ص ۲۸)

کتاب‌نامه

افلاکی، شمس‌الدین احمد (۱۳۶۲)، مناقب العارفین، به کوشش تحسین یازبجی، تهران، دنیای کتاب.

بررسی دیدگاه عین‌القضات دربارهٔ ... (سید محمد راستگو و دیگران) ۱۵۵

- پور جوادی، نصرالله (۱۳۶۴)، زندگی و آثار شیخ ابوالحسن بستی، تهران، علمی و فرهنگی.
- پور جوادی، نصرالله (۱۳۷۴)، عین‌القضات و استادان ا.، تهران، اساطیر.
- پور جوادی، نصرالله (۱۳۵۸)، سلطان طریقت، تهران، آگاه.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۷۵)، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران، علمی و فرهنگی.
- جام، احمد (۱۳۷۳)، مفتاح‌النجات، تصحیح علی‌فاضل، تهران، علمی و فرهنگی.
- جامی، عبدالرحمن (۱۳۷۰)، نفحات‌الانس، تصحیح محمود عابدی، تهران، اطلاعات.
- ذکاوئی، علیرضا (۱۳۸۱)، عین‌القضات و منتقدان او، در ماتیگان عین‌القضات همدانی، تدوین پرویز اذکایی، همدان، مادستان.
- رازی، نجم‌الدین (۱۳۶۵)، مرصاد‌العباد، تصحیح امین ریاحی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- راستگو، سید محمد (۱۳۸۴)، «جور دیگر دیدن»، در مطالعات عرفانی، ش ۲.
- سنایی (۱۳۸۶)، غزل‌های حکیم سنایی غزنوی، تصحیح یدالله جلالی پندری، تهران، علمی و فرهنگی.
- سید محمد علی حسن خان (۱۲۹۵)، تذکره‌ی صبح گلشن، هند، بهوپال.
- سید محمد علی حسن خان (۱۳۹۰)، تذکره‌ی صبح گلشن، تصحیح علی‌برزآبادی فراهانی، تهران، اوستا فراهانی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۶۷)، مقدمه اسرار التوحید، تهران، آگاه.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۳)، قلندریه در تاریخ، تهران، سخن.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۵)، چشیدن طعم وقت، تهران، سخن.
- صریفینی، ابراهیم بن محمد (۲۰۰۸)، المنتخب من کتاب السیاق لتاریخ نیشابور، تحقیق محمد عثمان، قاهره، مکتبه الثقافه الدینیة.
- عطار، فریدالدین (۱۳۹۸)، تذکره الاولیاء، تصحیح شفیع کدکنی، تهران، سخن.
- عین‌القضات، بی‌تا، شکوی الغریب عن الاوطان الی علماء البلدان، تحقیق عقیف عسیران، پاریس.
- عین‌القضاة، عبدالله بن محمد (۱۳۹۵)، نامه‌های عین‌القضات همدانی، به اهتمام دکتر علینقی منزوی، دکتر عقیف عسیران، سه جلد، چاپ سوم، تهران، اساطیر.
- عین‌القضاة، عبدالله بن محمد (۱۳۹۳)، تمهیدات، مقدمه، تصحیح، تحشیه و تعلیق عقیف عسیران، چاپ اول، تهران، اساطیر.
- غزالی، احمد (۱۳۵۹)، سوانح‌العشاق، تصحیح نصرالله پورجوادی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

- الفارسی، ابوالحسن (۱۳۸۴)، ۱۳۸۴، المختصر من کتاب السیاق لتاریخ نيسابور، تحقیق محمدکاظم محمودی، تهران، میراث مکتوب.
- فرمنش، رحیم (۱۳۶۰)، احوال و آثار عین القضاة، چاپ دوم، تهران، مولی.
- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۸۰)، شرح مثنوی شریف، تهران، علمی و فرهنگی.
- مایر، فریتس (۱۳۷۸)، ابوسعید ابوالخیر حقیقت یا افسانه، ترجمه آفاق بایبوردی، تهران، مرکز دانشگاهی.
- مایل هروی، نجیب (۱۳۷۴)، خاصیت آیینگی، تهران، نی.
- مجتبایی، فتح‌الله (۱۳۷۵)، «داستان ملاقات و مکاتبات بوعلی و بوسعید»، نامه‌ی فرهنگستان، ش ۶.
- منزوی (م. وزین)، علی‌نقی (۱۳۷۵)، نامه‌ی فرهنگستان، ش ۵.
- میبدی، ابوالفضل (۲۵۳۷)، تفسیر کشف الاسرار، به کوشش علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر.
- مینوی، مجتبی (۱۳۵۸)، نقد حال، تهران، خوازمی.
- نظامی عروضی، احمد بن علی (۱۳۸۵)، چهار مقاله، تصحیح قزوینی و معین، چاپ سوم، تهران، زوار.
- هدایت، رضاقلی (۱۳۸۸)، ریاض العارفین، تصحیح ابوالقاسم رادفر و گیتا اشیدری، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- Aflaaki SH, 1983. *Managheb-Al-Aarefin*. Compiled by Tahsin Yaziji. Tehran. Donyaye Ketab.
- Pourjavadi N, 1985. *Abolhassan Bosti's Life and Works*. Tehran. Special cultural and scientific.
- Pourjavadi N, 1995. *Ein al-Qadzat and Teachers*. Tehran. Asatir.
- Pourjavadi N, 1985. *Sultan-e-Tarighat*. Tehran. Agah.
- Pournamdarian T, 1996. *Ramsey codes and in Persian Literature*. Tehran. Special cultural and scientific.
- Jaam A, 1994. *Muftah al-Najat*. Corrected by Ali Fazel. Tehran. Special cultural and scientific.
- Jaami A, 1991. *Essences of the Holy spirits*. corrected by Mahmood Abedi. Tehran. Information.
- Zekavati A, 2002. *Ein al-Qadzat and his Critics, The Matinics of Hamadani (seven words in Mysticism)*. Authored by Parviz Azkaei. Hamadan. Madistan.
- Razi N, 1986. *Morsad al-Abad (The Servants' Crossing)*. Corrected by Amin Riahi. Tehran. Special cultural and scientific publication.
- Rastgoo SM, 2005. *Another way of seeing*. No2. Spiritual Studies journal.

- Sanai M, 2007. *The wise sonnets of Sanai Ghaznavi*. Corrected by Yadollah Jalali Pandari. Tehran. Special cultural and scientific publication.
- HassanKhan SMA, 1917. *Golshan Morning Note*. India. Bhopal.
- HassanKhan SMA, 2011. *Golshan Morning Note*. Corrected by Ali Borzabadi Farahani. Tehran Avasta Farahani.
- Shafiei kadkani MR, 1988. *An introduction to The secrets of al-Tawhid in officials of Sheikh Abi Said*. Tehran. Agah.
- Shafiei kadkani MR, 2016. *Qalandria in History*. Teharan. Sokhan.
- Shafiei kadkani MR, 2006. *Tasting the taste of time*. Teharan. Sokhan.
- Sarifini IbM, 2008. *An Extract of Al-Siyagh in history of Nishapur*. researched by Muhammad Osman. Cairo. Al-Qaqafa al-Dini'i school.
- Attar FaD, 2020. *Tazkirat al-Awliya*. Corrected by MuhammadReza Shafiei Kadkani. Tehran.Sokhan.
- Ein al-Qadat Hamadani. *Shakou al-Gharib form al-Awatan into al-ulama al-Baladan*. Researched by Afif Asiran.
- Ein al-Qadat Hamadani, Ibn-e-Muhammad AL, 2017. *Ein al-Qadat Letters*. Compiled by Alinaghi Monzavi & Afif Asiran. 3 volumes. 3rd publication. Tehran. Asatir.
- Ein al-Qadat Hamadani, Ibn-e-Muhammad AL, 2017. *Arrangements – Introduction, correction and annotation and fine suspension of Afifi Asiran*. 1st publication. Tehran.Asatir.
- Ghazzali A, 1981. *Accusations of Love*. Corrected by Nasrollah Pourjavadi. Tehran. Iran Culture Foundation.
- Al-Farsi AH, 2005. *Al-Mukhtasar men Kitab Al-Siyag in the History of Nishapur*. Researched by Muhammad Kazem Mahmoodi. Tehran. Mirase Maktoob.
- Farmanesh R, 1981. *Ein al-Qadat Hamadani's spirits and works*. 2nd edit. Tehram. Mowla
- Forouzanfar BZ, 1999. *A commentary on Masnawi Sharif*. Tehran. Special cultural and scientific publication.
- Fritz M, 1999. *Abu Said Abu al-Khair: Truth or Legend*. Translated by Afagh Baibordi. Tehran. University Publishing Center.
- Mayel Heravi N, 1995. ***Eindhoven Property*. Tehran. Ney.**
- Mojtabaee F, 1996. *The story of the meeting and correspondence between Bouali and Bousaid*. Persian Academy letter.no 6.**
- Monzavi AN, 1996. *Divan Mam & Zain Ahmadkhani*. Persian Academy letter.no 5.
- Meibodi A, 1997. *Commentary on Kashf al-Asrar*. Compiled by AliAsghar Hekmat. Tehran. Amirkabir.
- Minooei M, 1979. *Criticism of the Present*. Tehran. Kharazmi.
- Nezami Aruzi ABA, 2007. *Four Essays*. Corrected by Ghazvini & Moeen. 3rd edit. Tehran. Zavvar.

۱۵۸ کهن‌نامهٔ ادب پارسی، سال ۱۲، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۰

Hedayat RGH, 2010. *Riad-al-Arefin*. Corrected by Abolghasem Radfar & Gita Ashidari.
Tehran. Institute for humanities and cultural studies.

